

نگاه اجمالی به سیمای زن در اساطیر ایرانی

دکتر فاطمه سعدی حسین^۱، دکتر رنا علی مجید صالح الزریجاوی^۲

^۱ دانشگاه بغداد، دانشکده زبان، گروه زبان فارسی

^۲ دانشگاه بغداد، دانشکده زبان، گروه زبان فارسی

چکیده

به روانی آب، به گرمی آتش و به ارزشمندی خاک ایران، فردوسی شاهنامه می سراید. افسانه ها و حماسه ها و تاریخ رفته از یاد را دو باره زنده می کند و در آینه ای به گستردگی ایران نمایان می سازد. فردوسی چشم ژرفانگر خویش را در ((توس)) خراسان به جهان گشود و با سرودن شاهنامه نور دیده ملت ایران شد و نامی ماندگار در ادبیات حماسی ملل. بیشتر زندگی پر ثمر او در زمان سامانیان و شکوفایی ادبیات پارسی گذشت و دوره شکوه پسیری را با غم از دست دادن فرزند برومند خود، در زمان سلطان غزنوی، محمود، در سخنی و تنگدستی به سرد برد و سر انجام پس از سال رنجی پر شور، شاهنامه را به پایان رسانید و شاهکارهای به یادگار نهاد و رفت. رفت، اما نمرد که (تخم سخن) را پراکنده بود و (سرو سایه فکنی) بر افراشته بود. شاهنامه، باز آفرینی نگاشته و برگزیده است از (حماسه) های باستانی و مدارکی تاریخی که با آگاهی های فردوسی از فرهنگ و ادب پارسی و نبوغ و هنر ویژه وی آمیخته گشته است و نه تنها یک منظومه بزرگ حماسی، بلکه سند و کارنامه فرهنگی و تاریخی ملت ایران نیز می باشد. در شاهنامه قهرمانها و شخصیتها نقشهایی گوناگون دارند، گاه جنبه ای (اسطوره ای) و نمادین و گاه واقعیت تاریخی می یابند. شاهنامه دارای داستانهایی است از قهرمان و پهلوانان، زنان و مردانی که گاه جنبه نمادین و آرمانی دارند و متعلق به دوران اساطیری و پهلوانی می باشند و گاه از واقعیتهای تاریخی، و در همه گونه خود بیانگر دیدگاه (خرد گرایی) و یاورهای (بنیادین دینی) فردوسی، که موجب محبوبیت او در میان (شعوبیه) گردید.

واژه های کلیدی: زن، اساطیر، ایران، شاهنامه، فردوسی، ادبیات

مقدمه

به روانی آب، به گرمی آتش و به ارزشمندی خاک ایران، فردوسی شاهنامه می‌سراید. افسانه‌ها و حماسه‌ها و تاریخ رفته از یاد را دو باره زنده می‌کند و در آینه‌ای به گستردگی ایران نمایان می‌سازد. فردوسی چشم ژرفانگر خویش را در ((توس)) خراسان به جهان گشود و با سرودن شاهنامه نور دیده ملت ایران شد و نامی ماندگار در ادبیات حماسی ملل. بیشتر زندگی پر ثمر او در زمان سامانیان و شکوفایی ادبیات پارسی گذشت و دوره شکوه پسیری را با غم از دست دادن فرزند برومند خود، در زمان سلطان غزنوی، محمود، در سخنی و تنگدستی به سرد برد و سر انجام پس از سال رنجی پر شور، شاهنامه را به پایان رسانید و شاهکارهای به یادگار نهاد و رفت. رفت، اما نمرود که (تخم سخن) را پراکنده بود و (سرو سایه فکنی) بر افراشته بود. شاهنامه، باز آفرینی نگاشته و برگزیده است از (حماسه) های باستانی و مدارکی تاریخی که با آگاهی های فردوسی از فرهنگ و ادب پارسی و نبوغ و هنر ویژه وی آمیخته گشته است و نه تنها یک منظومه بزرگ حماسی، بلکه سند و کارنامه فرهنگی و تاریخی ملت ایران نیز می‌باشد. در شاهنامه قهرمانها و شخصیتها نقشهایی گوناگون دارند، گاه جنبه ای (اسطوره ای) و نمادین و گاه واقعیت تاریخی می‌یابند. شاهنامه دارای داستانهایی است از قهرمان و پهلوانان، زنان و مردانی که گاه جنبه نمادین و آرمانی دارند و متعلق به دوران اساطیری و پهلوانی می‌باشند و گاه از واقعیتهای تاریخی، و در همه گونه خود بیانگر دیدگاه (خرد گرایی) و یاورهای (بنیادین دینی) فردوسی، که موجب محبوبیت او در میان (شعوبیه) گردید.

در شاهنامه به ویژه در بخش اساطیری، قهرمانها و شخصیتهای زن، نماینده گروهی از زنان جامعه اند که آرمانهای اجتماعی و فرهنگی در نقش و شخصیت آنان متجلی می‌گردد و اساسا به مقام و منزلت زنانی ارج گذاری می‌شود که هماهنگ با هنجاریهای اجتماعی و پاینده به دین و آئین زمانه باشند، و زنانی که اندیشه و کردارشان بر خلاف روند عادی جامعه باشد و هنجار شکن و مخالف اصول اخلاقی و مذهبی جامعه، نکوهش می‌گردند. در واقع فردوسی با مطرح ساختن نقشهایی متفاوت از زنان، خط مرزی بین عناصر پاک و نا پاک می‌کشد و بدینگونه با توجه به نهاد و اندیشه و کردار هر کدام از زنان در یکی از دو سوی مرز قرار می‌گیرند و داستان آموزنده زندگیشان سروده می‌شود. (داستانهای زنان شاهنامه: زهرا مذهب، تهران، ۱۳۷۴، ص ۱۴)

فضای شاهنامه حماسی و شورانگیز است. قهرمان، اسطوره ای - نمادین و تاریخی اند، عشقها پر شور و افسانه ای و نبردها خونین و طولانی. همه چیز در حرکت و پویایی و شدن است. در فضای این چنین پرتب و تاب، افراد در تلاش و کوشش اند. قهرمانها و یا شخصیتهای هر چند به ظاهر یک نفر و تنهائند. اما نقش هر یک بیانگر مجموعه ای از نقشهایی افراد گوناگون است و نیز در بخش نخستین، شاهنامه، با حفظ جنبه های ارمانی، نمایگر قوای ما فوق الطبیعه است. رستم تنها یک پهلوان زورمند قلمداد نمی‌شود او چکیده و عصاره ای است از تمامی خوی منش پهلوانان حق پرست ایرانی که برای پایدار حق، حفظ ارزشهای متعالی اخلاقی و برای دفاع از مرز و بوم مردم ایران مبارزه می‌کنند و شمشیر کشند.

زن در شاهنامه با بر گزیده ای است از ویژگیهای نیک و آرمانی که نقش زنی محبوب را دارا است و یا چکیده ای از همه و نا پاکیها و پلیدیها که نقش زنی منفور را در جامعه دارد. فاصله دو نمونه زن محبوب وزن منفور نیز با وجود زنی که نقش فرعی مثبت یا منفی دارند، پر می شود و در نهایت تنش ها و بر خوردها و نمایش شخصیت های متفاوت زنان است که نیک و بد شناخته می شوند و فردوسی که خود بر خاسته از متن جامعه و سخنگویی خردمند و آگاه به خواست و نیاز و آرمان اجتماعی است - در مقام قضاوت حکم به بر تری و پیروزی نمونه زن نیک و محبوب می دهد.

نمونه زن محبوب در شاهنامه گاه طلایه دار رزم است و گاه ستاره بزم. خردمند است و هوشیار، مستقل و پایدار در اندیشه و رفتار، پارسا، پوشیده موی و روی و بی باک و رزم آور، صبور و مقاوم، پر شور در عشق، وفادار و رازدار، سرشار از احساس و عاطفه. زیباست و ماهر و سوار، سروقد، مشگین موی کمان ابرو، خوش رنگ و رو، شیرین سخن و آگاه به زیبایی و ارج و منزلت خویش. (داستانهای زنان شاهنامه، ص ۶)

نمونه زن محبوب شاهنامه، هپای مرد - با نیروی عشق، در تلاشی پیگیر به پیش می تازد و نه با زیبایی که با خردمندی و دلاوری - اندیشه ها و دلها را به خود جذب می کند. با واقع بینی نیاز جسم و روح خود را می شناسد و تا رسیدن به خواسته و خود از پای نمی نشیند. در میدان، شجاعت مبارزه کردن و نبرد تن به تن را می آموزد و هر چند به جلوه های زیبایی خود آگاه است. اما به آن بسنده نمی کند و درون را به پارسایی می آراید و همواره موی و روی زیبا بر بیگانه می پوشاند و مقام زن بودن خود را پاس می دارد.

در برابر چنان زنی محبوب و نامدار، زنی مورد نفرت جامعه قرار می گیرد که بنده و هوی و هوس خویش است و خود کامه و آشوبگر، جادو پرست و مکار و فتنه جو، بی اعتنا به رسم و آئین زمانه و اخلاق اجتماعی. چنین زنی - کامجوی تن است و دافع حق، در هم شکننده هنجارها و ارزشها و بدینرو با چنان اندیشه و رفتاری نمی تواند مورد پذیرش فرهنگ جامعه قرار گیرد و در نهایت به سزای ناپاکی خود می رسد و با نابودی نمونه زن و پلیدی، جامعه به سمت اخلاقی متعالی و آرمانی هدایت می گردد.

حضور زنان در شاهنامه

شاهنامه کتابی است که زن در سراسر آن حضور دارد (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۱۹) می توانیم رد پای زنان را در تمامی داستان های شاهنامه جستجو کنیم، البته در طول و عرض این نقش ها در هر داستان به اقتضای زمان، مکان، نوع کنش ها و واکنش ها و شخصیت های مختلف متفاوت است. به طور کل زنان دوران پهلوانی مهمتر و دارای نقش های موثر تری نسبت به زنان دوره تاریخی و اساطیری هستند به همین دلیل است که مشهورتر نیز هستند.

حضور زنان در دوره اساطیری بسیار کم رنگ است و جز فرانک که حضور موثر و تعیین کننده ایدارد همگی در سایه حضور پهلوانان و شاهان گم می شوند. در دوران پهلوانی شاهنامه، حضور زن لطف و گرمی و نازکی و رنگارنگی به ماجراها م بخشد. این زن ها هستند که به داستان ها تراژیک شاهنامه آب و رنگ بخشیده است (((اسلامی ندوشن، ص ۱۹) رودابه، سیندخت، سودابه، تهمینه، گرد آفرید، فرنگیس، جریره، منیژه، و کتابون از جمله آن زن ها هستند. زنان بخش تاریخی با آنکه از نظر تعداد بشتند و حضور کم در داستان ها ندارند ولی به اندازه زنان بخش پهلوانی نقش مهم و تأثیر گذاری ایفا نم کنند بهمین دلیل این زنان کمتر معروف اند.

سیمای کلی زن در شاهنامه

اسلامی ندوشن معتقد است: ((شاهنامه بر خلاف آنچه در نزد اشخاص نا آشنا معروف شده بک کتاب ضد زن نیست. در همین دوره به تعدادی زن بسیار بزرگوار و شیرین بر می خوریم که نظیر آنها از لحاظ فداکاری و دلاویزی نه تنها در آثار دگر فارسی، بلکه در آثار بزرگ باستانی سایر کشورها نیز به ندرت می توانیم ببینیم. منوچهر اکبری نیز نزدیک به همین نظر را دارد: ((زن از نظر فردوسی از جایگاه والایی بر خوردار است. بزرگترین شاخص جلوه آن زن در شاهنامه این است که از آن به عنوان موجودی خردمند، هنرمند، صاحب رای، وفا دار به شوی خویش و در مواردی هم فتنه انگیز سخن به مان رفته است ((و در ادامه می گوید: ((زن به هیچ عنوان موجودی خوار مایه نیست، بلکه حافظ هویت و ارزش های والای قومی و نژادی خویش است. (اکبری، منوچهر، ۱۳۸۰، ص ۶۳)

شخصیت زنان شاهنامه

نویسندگان، شخصیت داستان را به دو روش (مستقیم) (و غیر مستقیم) معرفی کنند. ((در معرفی مستقیم، نویسنده ر ک و صریح شخصیت داستان را معرفی می کند در معرفی غیر مستقیم، نویسنده با عمل داستانی شخصیت را معرفی می کند (سلیمانی ۱۳۶۵، ص ۴۸) فردوسی به هر دو روش شخصیت هایش را معرفی می کند ولی معرفی غیر مستقیم درست تر و دقیق تر بیان کننده شخصیت یک فرد خواهد بود؛ زیرا ((در یک اثر دراماتیک، برای معرف شخص بازی (شخصیت) به توصیف احوال و خصوصیات اخلاقی او نمی پردازند بلکه موقعیتی فراهم می آورند؛ یعنی داستانی می سازند تا شخص بازی به اقتضای خلق و خوی خود، در چهار چوب آن داستان، با اعمال خود، خود را معرفی کند (((مکی، ۱۳۷۱: ص ۳۲) اکثر زنان شاهنامه دارای منش و رفتار مثبت و در خور اعتنایی هستند و حتی برخی که خوی بد و زشتی هم دارند، منش ها و اخلاق خوبشان بر آن بدی چربش دارد. در بین زنان مهم شاهنامه تنها سودابه است که بد کارگی او را به هیچ وجه نمی توان از یاد

برد و دیگران یا مثبت اند و با ویژگی های مثبت شان بر ویژگی های منفی شان غلبه دارد. (تحلیل شخصیت و نقش زنان در داستان های شاهنامه، حسین علی تقی، ۱۳۹۰: ص ۶۲ ق.).

نقش کلی زنان در شاهنامه

تئودور نولد که مستشرق و شاهنامه شناس معروف المانی، در باره مقام زن در شاهنامه می نویسد: ((در شاهنامه زنان نقش فعالی افا نم کنند؛ تنها زمان ظاهر می شوند که هوس یا عشقی در میان باشد)) (نولد که، ۱۳۸۴: ص ۱۱۵) البته این گفته به هیچ وجه پذیرفتنی نیست؛ زرا نقش زنان در شاهنامه بیش از این هاست و پیچیده تر از آن است که در یک جمله خلاصه شود. اگر بگوییم زنان هیچ نقشی در داستان های شاهنامه ایفا نمی کنند، هم در حق زنان وهم در حق زنان شاهنامه اجحاف کرده ایم ((در هیچ داستانی از شاهنامه نمی توان مدعی شد که داستان بدون نقش و تأثیر حضور زن پایان پذیرد)) (اکبری، ص ۶۲)

زنان شاهنامه نقش های متفاوتی را می پذیرند همچنان که تنوع و تعدد نقش آفرینی زن در شاهنامه به گونه ای است که تقریباً بیشتر نقش ها زنانه ممکن در یک اجتماع کهن را در بر می گیرد که البته در این میان غلبه با نقش های مثبت است (عباسی، قبادی، ۱۳۸۹: ۱۲۷)

باید در نظر داشت که شخصیت و نقش زنان در شاهنامه باید با شخصیت و نقش پهلوانان و شاهان و شاهزادگان تناسب داشته باشد چرا که عدم تناسب بین شخصیت های زن و مرد باعث دوگانگی و عدم تئازن در داستان ها می شود ((رعایت تناسب شخصیتی بین پهلوانان و دلیر مردان و شاهزادگان مرد، با زنان در شاهنامه بسار مهم است. توقع همین است کسی که با رستم، سهراب، اسفندیار، و پهلوانان دیگر زندگی می کند. باید به لحاظ خصلت های فردی و اجتماعی حد اقل با آنها متناسب باشد)) (اکبری، ۱۳۸۰: ص ۶۷)

تحلیل شخصیت و نقش زنان در داستان ها شاهنامه

زنان در داستان ها شاهنامه کمتر نقش های اصل را بر عهده دارند زنان عمدتاً نقش های مکمل مردان را ایفا م کنند؛ حال به عنوان همسر شاه، شاهزاده، مادر شاهان و پهلوانان و یا نقش های فرع تر در داستان ها عشقی شاهنامه بین نقش زنان و مردان برابری بیشتری پیدا م شود. تأثیر گذاری هر یک از زنان شاهنامه، در روند داستان هایی که در آنها نقش دارند؛ هیچ ربطی به نوع نقش آنها ندارد؛ ممکن است زنی نقش دون پایه ای مثل کنیزی داشته باشد ولی اثر گذاری او در داستان انکار نشدنی

باشد. نقش‌هایی را که زنان شاهنامه در داستان‌ها ایفا می‌کنند می‌توان به چند دسته تقسیم کرد که در ذیل آمده است. اکثر این نقش‌ها پیرامون ودرون دربار شکل می‌گیرند که مربوط به فضای شاهنامه است.

پادشاهی: با آنکه نقش پادشاهی بیشتر نقشی مردانه است ولی چند زن در شاهنامه پادشاهی را بر عهده دارند و کما بیش پادشاهان درستکار و دادگری هستند. در این میان تنها همای، قیدافه و ملکهء هند نقش‌های مهم و درخور تاملی دارند:

۱- **همای چهارزاد:** همای دختر و همسر بهمن و مادر داراب است. پادشاهی دادگر و بخشنده و خردمند است. همای چهارزاد در طول پادشاهی سی و دو ساله ی خود دادگری م‌کند، گنج می‌گشاید، نیک‌کرداری می‌ورزد و به راستی جهاننداری می‌کند، حتی فردوسی در این خصایص او بالاتر از پدر می‌داند:

به رای و داد از پدر در گذشت همه گیتی از دادش آباد گشت

(فردوسی ۱۳۷۴: ۷۷۳)

او در عین حال قدرت طلب و جاه‌خواه است؛ تا آنجا که حتی از عشق مادر و فرزند می‌گذرد و کودکش را رها می‌کند تا تاج و تخت را از دست ندهد:

زیبش همایش برون تاختند به آب فرات اندر انداختند

(فردوسی: ص ۷۷۴)

او از جمله زنانی است که خوی نیک و بدش در هم تنیده اند و از جمله شخصیت‌های یکتای شاهنامه است. همای به عنوان پادشاه، نقشی محوری در داستان‌ها دارد. خصوصاً پنهان کردن فرزند و رها کردن او و به آب انداختنش، اقدامی است که داستان داراب و گازر را به وجود می‌آورد (شباهت این داستان به داستان موسی (ع) جالب توجه است) همای وقتی به حکومت و پادشاهی می‌رسد، از عهدهء کشورداری بر می‌آید. اهل داد و دهش و بخشش و آبادانی و نیکویی و خدمت به مردم و رفع رنج و تیمار ملت است. مثل یک سیاستمدار توانمند در جهت فقر زدایی و کاهش رنج ضعفا عمل می‌کند. تنها اقدام نازیبای او رها کردن فرزندش است که در آخر نیز از آن پشیمان و شرم‌منده می‌شود:

که یزدان پسر داد و نشناختم به آب فرات اندر انداختم

(فردوسی، ۱۳۷۴: ص ۷۸۱)

۲- قیدافه

قیدافه پادشاه اندلس است که ((چهره و خوشی از زن را در شاهنامه تصویر کرد است فردوسی قیدافه را به خردمندی و بخشندگی می ستاید)) (سرامی ، ۱۳۸۸ : ۷۰۲) او نیز همچون همای فرمانرواست و نقشی محوری بازی می کند ولی نقش او پر رنگ تر و تاثیر گذار تر از همای است . خردمندی و هوشمندی و دور اندیشی این زن مثال زدنی است . او قدرتمندانه منطقه و حکومتی خود را اداره می کند :

زنی بود در اندلس شهریار خردمند و با لشکری بی شمار

(فردوسی ، ۱۳۷۴ : ص ۸۷۱)

۳- ملکه هند (مادر طلخند و گو)

ملکه و هند هوشمند و دادگر و پر هیز گار و مادری دلسوز و دل نازک است . او ((به خوبی از عهده اداره و کشور خویش بر می آید . در زندگی این زن از آغاز تا پایان نقطه و سیاهی دیده نمی شود)) (سرامی ، ۱۳۸۸ : ص ۷۰۵) پس از آنکه شوی اول و سپس شوی دومش می میرند ، بزرگان پس از ذکر شایستگی او ، او را برای پادشاهی بر می گزینند :

همان به که این زن بود شهریار که او ماند زین مهتران یادگار

(فردوسی : ص ۱۱۱۳)

نقش او بیشتر یک پند دهنده و مهربان و دلسوز است که با عاطفه و مادری جمع شده است . وقتی به پادشاهی می رسد فرزندان را به خوبی پند و اندرز می دهد و شرط پادشاهی آن دو را کمال و مرگ اندیشی و دادگری و پرهیز گاری می داند :

چنین گفت مادر به هر دو پسر که تا از شما با که یابم هنر

چو دارید هر دو ز شاهی نژاد خرد باید و شرم و پرهیز و داد

(فردوسی : ص ۱۱۱۶)

۴- پور اندخت

پور اندخت از دیگر پادشاهان زن شاهنامه است که به گفته فردوسی نام نیک از خود به جای می گذارد و به داد و بخشش می پردازد :

چنین گفت پس دخت پوران که من نخواهم پراگندن انجمن
کسی که درویش باشد ز گنج توانگر کنم تا نماند به رنج

(فردوسی : ص ۱۳۶۱)

او مدت کمی پادشاه است تنها کاری که از او بیان می شود کشتن کشنده ء اردشیر ، پسر شیرویه است . او اقدام خاصی نمی کند که بتوان ویژگی های شخصیتیش را از آن در یافت کرد .

۵- آرزمدحت

او نیز مدتی کوتاه پادشاهی می کند و به داد و دهش می پردازد :

همه کار بر داد و آیین کنیم کزین پس همه خشت بالین کنیم

(فردوسی : ص ۱۳۴۲)

همسری شاهان

شهبانویی تقریباً جزونقش های محوری محسوب می شود ؛ ولی در این میان تنها چند زن هستند که نقش های در خور تاملی ایفا می کنند و در داستان ها تاثیر گذارند . سیدخت ، سودابه ، کتایون ، سپینود ، گردیه و شیرین از این جمله اند .

- ارنواز و شهرناز

ارنواز و شهرناز نخستین زنان شاهنامه که دختران یا خواهران جمشید، همسران ضحاک و سپس فریدون اند. این دو نقش تاثیر چندانی در روند داستان ها ندارند. در مورد شهرناز سخن خاصی گفته نمی شود تا بتوان شخصیت او را کاوش بیشتری دارد و تنها کار مهم او به دنیا آوردن سلم و تور از پشت فریدون است. ولی ارنواز نسبت به شهرناز نقش بیشتری دارد. او سخنور و هوشمند و رایزن است. او پس از ضحاک کابوس از بین رفتن فرمانرواییش را می بیند، ابتدا او را آرام می کند و سپس چاره اندیشی می کند و او را راهنمایی می نماید:

به شاه گرانمایه گفت ارنواز
توانیم کردن مگر چاره ای
که بر ما بیايد گشادنت راز
که بیچاره ای نیست پتیاره ای

(فردوسی: ۱۹)

از لحاظ آرکی تایپ واسطوره شناسی، آنها ((آئیمای وجود جمشیدند که بر اثر بی خردی از او دور شده و به اسارت ضحاک در آمده اند ... و فریدون آنان را آزاد می کند. (موسوی، خسروی، ۱۳۸۷: ص ۱۵۰)

شهرناز و ارنواز تقریباً نقش خنثایی در سر نوشت خویش دارند و بیشتر تابع حوادثی هستند که پیرامونشان رخ می دهد. نکتهء جالب آن که نام ارنواز بیشتر بر زبان حکیم توس می آید. این امر احتمالاً به دلیل آن است که او مادر ایرج است و فردوسی خواسته است تا مقام بالاتری به او بدهد.

– سیندخت

سیندخت همسر مهرباب کابلی و مادر سودابه است او ((زنی بود تیزهوش و کار آمد و دورند یش و رایزن)) (بصاری، ۱۳۵۰: ۴۶) . سرامی او را این چنین معرفی می کند: ((آمیزش خردمندی و وقار با عواطف زنانه و مادرانه در شخصیت این زن به راستی تحسین بر انگیز است. او در نهایت زیرکی و کاردانی کار عشق دختر خویش رودابه را با زال، جهان پهلوان زادهء ایرانی به سامان می آورد)) (سرامی، ۱۳۸۸: ۸۳۶). او از آن دسته از زنانی است که عرض نقشش بیش از طول آن است.

سیندخت در نوع خود زنی یگانه است. استحکام شخصیت و کفایت ودانایی او در میان زنان کدبانو و میانه سال شاهنامه دارای درخشندگی خاصی است. (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۲۶)

همهء اقداماتی که سیندخت در راستای داستان انجام می دهد به ثمر می نشیند و نتیجهء آن رسیدن زال و رودابه به هم است و به دنبال آن به دنیا آمدن یگانه پهلوان شاهنامه. چاره گری و تیز هوشی او در تمام این اقدامات مشهود است.

سیندخت رنج شوهر را سخاوتمندانه بر خود می خرد و بار مسوئلیتش را می پذیرد چاره ء او این است که خود به عنوان فرستاده ء مهربان نزد سام برود و با او مانند یک سفیر سخن بگوید ((دیدار سیندخت با سام و شایستگی ولیاقتی که این بانوی ارجمند از خود نشان می دهد ، سام را با پیوند زال و رودابه هم داستان می کند . از رفتنش به سوی سام نیز شجاعت و اتکای به نفسش معلوم می شود :

چو شد ساخته کار خود بر نشست چو گردی به مردی میان را ببست

یکی ترگ رومی به سر بر نهاد یکی باره زیر اندرش همچو باد

بیآمد گرزان به درگاه سام نه آواز داد و نه بر گفت نام

(فردوسی ، ۱۳۷۴ : ۸۶)

– سودابه

سودابه دختر شاه هاماوران شوهرش مهربان و همسر کیکاووس پادشاه ایران است . سودابه زنی است که متأسفانه تنها یک بعد شخصیتش دیده شده و تنها ویژگی های بد و زشت کرداری های او ذکر شده است ، در حالی که او خصوصیات خوبی هم دارد ع هر چند که این خصوصیات بر جسته نیستند . ((سودابه زنی است که از زیبایی و رعنائی و مکاری و لوندی و زبان آوری به نحو کامل بر خوردار دارد)) (اسلامی ندوشن ، ۱۳۷۰ : ص ۲۱) .

اما اولین صفتی که از این زن برداشت می شود وفاداری او به همسرش به هنگام اسارت است ؛ وقتی شوهرش را بر پدر نیرنگ بازش ترجیح می دهد . سودابه با همه ء کژکرداری هایش چهره ای راستین از زن است و نقطه های روشن نیز در سرگذشت او توان یافت که یکی از آنها وفاداری وی به شوی به هنگام اسارت او در بند شاه هاماوران است ؛ انچنان که میگوید :

جدایی نخواهم ز کاوس گفت و گر چه لحد باشد او را نهفت

چو کاوس را بند باید کشید مرا بی گنه سر بپاید برید

(فردوسی ، ۱۳۷۶ : ص ۱۵۹)

این وفا داری یکی از دلایلی است که کیکاووس در داستان سیاوش از خون او می گذرد ولی هوسبازی، نیرنگسازی، دروغگویی و سنگدلی او در داستان سیاوش تا حدی است که این صفت خوب، هیچ به چشم نمی آید. نقش این زن به قدری قدرتمند و تاثیر گذار است، هم شهوتران و هم حسابگرو تمام کارها و کنش های سودابه در راستای رسیدن به خواسته اش است، مهربانی ها، دلربایی ها وعده ها و تهدیدهایش. پس از آنکه سیاوش او را نمی پذیرد، هر نیرنگ و زشتکاری و دروغی به کار می بندد تا او را بدنام کند و از انتقام بگیرد. سودابه از به کار بردن هیچ مکاری در راستای کام یافتن از ناپسری خویش روی گردان نیست (سرامی، ۱۴۸۸: ص ۶۹۷)

– کتابیون

کتابیون دختر قیصر روم همسر گشتاسب و مادر اسفندیار است. او زنی وفادار، جسور، خردمند و رایزن است با آنکه اسفندیار او را رایزن نمی داند. جسارت او آنجاست که همسرش را خود می گزیند و در انتخاب او اصرار می ورزد. نقش او در سرنوشت گشتاسب بی بدیل است. کتابیون نیز مانند دیگر زنان شاهنامه نقشی کلیدی ندارد تنها نقش مهم او با آنکه شاید بی اهمیت جلوه کند تشویق گشتاسب به رفتن برای دیدن رزم دامادهای قیصر است که سرنوشت داستان را تغییر می دهد. وفاداری او به قدری زیاد است که حتی حاضر می شود از کاخ قیصر اخراج شود ولی با همسرش بماند. کتابیون در نهایت وفاداری با شوی خویش در روزگار آوارگی در روم سر می کند. او بخرد و رایزن نیز هست. اندرزهای او به فرزندش اسفندیار که او را از رفتن به جنگ رستم منع می کند، قابل تامل است که حاکی از فرزانگی و بانومنی اوست. (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ص ۴۱)

به بد تیز مشتاب و چندین مکوش

ز گیتی همی پند مادر نبوش

که با تاج شاهی ز مادر نژاد

مده از پی تاج سر را به باد

(فردوسی، ۱۳۷۴: ص ۷۱۶ و ۷۱۷)

– همسر گشتاسب

همسر گشتاسب کسی که به حقیقت می پیوندد؛ ولی دیگر مویه وزاری کار گشانیست. می شود. نقش او با آنکه کوتاه است؛ ولی بسیار مهم و اثرگذار است. فردوسی او را این چنین معرفی می کند:

خردمند واز بد زانش به بند

زنی بود گشتاسب را هوشمند

(فردوسی ، ۱۳۷۴ : ۶۷۷)

سرامی نیز او روا این چنین می ستاید : ((هوشمندی زن گشتاسب وچستی وچالاکی وی که پس از کشته شدن لهراسب و تاراج بلخ به دست تورانیان ، جامه ء ترکان در می پوشد و سواره از بلخ سفر می کند .. و شوی را از هجوم کهرم به پایتخت و رویدادهای شوم دیگر می آگاهاند ، در شاهنامه سند افتخار زنان ایران زمین تواند بود)) . (سرامی ، ۱۳۸۸ : ص ۷۰۱)

– دختر اردوان

تنها اقدام مهم دختر اردوان که اردشیر با او ازدواج می کند ، این است که به خواستهء برادران و برای انتقام پدرش تصمیم می گیرد همسرش را مسموم کند که به نتیجه هم نمی رسد :

به کردار آتش رخس بر فروخت

ورا جان و دل بر برادر بسوخت

بدان بد که بردارد از کام بهر

زاندوه بستد گرنامه زهر

(فردوسی ، ۱۳۷۴ ک ۸۷۵)

نتیجه ء این اقدام این است که پادشاه از وجود فرزندش ، ۷ سال بی خبر می ماند و ماجراهای شاپور شکل می گیرد . به عقیده ء سرامی ((دختر اردوان خائن و نیرنگ باز است)) (سرامی ، ۱۳۸۸ : ۶۹۸) . ولی او بیشتر انتقام جوست و این انتقام جویی سبب ساز این خیانت و نیرنگ است .

– مریم

مریم دختر قیصر روم و همسر خسرو پرویز زنی خردمند و با هوش وزیرک . نقش او در داستان پرویز پرنک نیست و در حاشیه قرار داد . به جز زادن شیرویه مهم ترین کار او حل اختلاف میان نیاطوس ، عمومی خویش و بندوی ، دایی شوهرش است که با زیرکی و هوشمندی این کار را انجام می دهد :

همان نیز مریم زن هوشمند که بودی همیشه لبانش به پند
بدو گفت رو با برادر پدر بگو ای بداندیش پر خاشخو ..
زقیصر شنیدی که خسروزدین بگدد چو آید به ایران زمین ؟
مگو ایچ گفتار نا دلپذیر تو بندوی را سر به آغوشگیر

(فردوسی ، ۱۳۷۴ : ص ۱۲۶۷)

او در آخر سرنوشت غم انگیزی دارد و به دست هووی خویش ، شیرین کشته می شود .

– همسر خاقان چین

همسر خاقان چین شخصیت مهم و قابل بحثی نیست و نقش غیر مستقیم او در کشته شدن بهرام چوبین است که او را مطرح می کند . سرامی او را چنین معرفی کند : ((خاتون همسر خاقان چین خائن و زودباور است ... خیانت پیشگی و نادانی این زن است که موجبات قتل بهرام چوبین داماد او را فراهم می آورد)) (سرامی ، ۱۳۸۸ ک ۶۹۸)
البته او خائن نیست بلکه نادان است و این نادانی و ساده لوحی اوست که باعث مرگ بهرام می شود .

– شیرین

شیرین همسر خسرو پرویز را می توان جزو زنان دلربای شاهنامه نام برد که به فنون دلبری نیز به خوبی آگاهند . او بسیار دل نازک و لطیف است که حتی یک لحظه دوری پرویز را تاب ندارد . او عاشق پیشه و وفادار وزیرک است و در عین حال حسود و سنگدل . ((شیرین وفادار و دلربا اما در عین حال رشک ورز و سنگدل است . او با خوراندن زهر به مریم ، بزرگ بانوان شبستان پرویز رشک و حسد خود را آشکار می کند :

زمریم همی بود شیرین به درد همیشه زرشکش دو رخساره زرد
به فرجام شیرین ورا زهر داد شد ان نامور دخت قیصر نژاد

(فردوسی ، ۱۳۷۴ : ص ۱۳۰۵)

حسادت و سنگدلی او را شاید در هیچ یک از زنان شاهنامه نتوان سراغ گرفته این حسادت بیشتر از عاشق پیشگی او نشئت می گیرد. تکبر و غرور او وقتی آشکار می شود که از رفتن به بارگاه شیرویه خوداری می کند و در دفاع از پاکی خود به زیبایی سخن می گوید. او در خواست از شیرویه می کند یکی آنکه گنج هایش را به او بازدهد و دیگر آنکه او را با جسد شوهرتنها بگذارد تا هم شیرویه هر گز دستش به او نرسد و هم مال و گنج خود را باز پس گیرد این دو خواهش از زیرکی او حکایت دارد.

زنان شاهزادگی

زنان شاهنامه اکثراً در این نقش بازی می کنند. در این میان رودابه، سودابه، تهمنه، فرنگیس، منیژه، کتایون و مالکه از جمله مهمترین این زنان هستند که هر کدام در داستان ها نقش های متفاوتی ایفا کنند.

- رودابه

رودابه دختر مهرباب کابلی، همسر زال و مادر رستم است. او را در ابتدا یک عاشق پیشه و کامل می یابیم که برای رسیدن به خواسته اش از هیچ کار فروگذار نیست. داستان این عشق یکی از پر فراز و نشیب ترین داستان های عشقی شاهنامه است. ((بین داستان های عاشقانه و شاهنامه از همه عالی تر و کامل تر داستان دلدادگی رودابه و زال است)) (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰ ص: ۳۰) پس از آن رودابه دیگر نقش مهمی ایفا نمی کند و تنها نقش مادری دلسوز و مهربان و نگران را در حاشیه بازی می کند. با آنکه رودابه عمری طولانی دارد و حتی پس از مرگ رستم هم زنده است ولی تنها نقش های مهم و تاثیر گذار او یکی کارهای عاشقانه ای است که برای رسیدن به زال می کند و دیگری به دنیا آوردن رستم است و در نقش مادری جلوه خاصی ندارد. بیشترین جلوه و شخصیتی او عاشق پیشگی و احساساتی بودن اوست که هم در جریان عشقش و هم در جریان مرگ فرزندش نمود دارد ((رودابه الهه و عشق زال است و زنی وصف عاشقی خود را این گونه به پرستند گانش می گوید :

که من عاشقم همچو بحر دمان از او بر شده موج تا آسمان
پر از پور است روشن دلم به خواب اندر اندیشه زو نگسلم
همیشه دلم در غم مهر اوست شب و روزم اندیشه و چهر اوست

(فردوسی، ۱۳۷۴: ص ۶۶)

- منیژه

داستان دلدادگی منیژه دختر افراسیاب و بیژن جزو مشهور ترین داستان های عاشقانه و شاهنامه است. او دختری جسور و عاشق پیشه است؛ ولی این جسارت و عاشقی کار دست او و بیژن می دهد. تاثیر گذارترین نقش منیژه در روند داستان،

بیهوش کردن و بردن بیژن به کاخ افراسیاب است که نقطه عطف داستان بیژن و منیژه می شود. او یک عاشق کامل است زیرا برای اینکه بیژن نزدش بماند هر کاری می کند حتی اگر آن کار به ضررش باشد. می نتوان برخی اقدامات او را از روی بی فکری و سست رایی بدانیم. ((منیژه هوسباز و نیرنگباز است و برای هر چه کامیاب تر شدن از بیژن داروی بیهوشی در شراب وی می ریزد و به کاخ شاه تورانش می برد)) (سرامی، ۱۳۸۸: ص ۶۹۷):

بفرمود تا داروی هو شبر پرستنده آمیخت با نوش بر

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۴۳۹)

ولی در نجات جان معشوقش نیز همه کار می کند: برایش غذا تهیه می کند. به نزد رستم می رود و هر آنچه او می گوید انجام می دهد. نکته دیگر آنکه وقتی بیژن به او بد گمان می شود از خود دفاع می کند و او را شرمند می سازد تا آنجا که بیژن از او پوزش می خواهد:

منیژه خروشید و نالید زار	که بر من چه آمد بد روز گار
بدادم به بیژن تن و خان و مان	کنون گشت بر من چنین بد گمان
پدر گشته بیزار و خویشان زمن	برهنه دوان بر سر انجمن

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۴۶۱)

در آخر به کمک او و رستم، بیژن از چاه رهایی می یابد. (تحلیل شخصیت و نقش زنان در داستان های شاهنامه، حسین علی تقی: ص ۷۱)

- همای و به آفرید

همی و به آفرید، دختران گشتاسب، نقششان در حد حضور در داستان است؛ ولی همین حضور و اسارت آنهاست که باعث جنگ اسفندیار و راجاسب می شود. پس از کشته شدن اسفندیار سخنان این دو خواهر در سرزنش پدر خردمندانه و عبرت

آموز است : ((سخنان همای وبه آفرید ... سرشار از صلابت مردانه ، انگنده از مهر بانی خواهرانه وامیخته با صراحت حق

گویانه است)) (سرامی ، ۱۳۸۸ : ص ۷۰۲)

نه سیمرغ کشتنش نه رستم نه زال تو کشتی مراو را چو کشتی منال

(فردوسی ، ۱۲۷۴ : ۷۵۶)

- مالکه

مالکه از نژاد شاهزادگان است که مادرش (نوشته از نژاد نرسی) به وسیله طایر ربوده می شود و او از این دو به دنیا می آید . او در داستان شاپور ذو الاکتاف تنها یک کار انجام می دهد ولی این یک کار ، بسیار مهم و موثر در روند داستان است . او که بر شاپور عاشق شده ، را ورود به دژ پدر خویش را به او می دهد و باعث پیروزی شاپور می گردد به نظر سرامی او ((هوسباز و خائن ونیرنگباز است)) (سرامی ، ۱۳۸۸ : ص ۶۹۸)

البته این اقدام او بیشتر از سر انتقام جویی (ربوده شدن مادر) است تا خیانت و هوسبازی پیغام او به شاپور این چنین است :

بگویش که با تو ز یک گوهرم هم از تخم نرسی کند آورم

همان نیز با کین نه هم گوشه ام که خویش توام دختر نوشته ام

مرا گر بخواهی حصار ان تست چو ایوان بیابی نگار آن تست

(فردوسی ، ۱۳۷۴ : ص ۹۰۵)

نکته حائز اهمیت در شخصیت این زن آن است که کسانی که در دژ مسئولیتی بر عهده دارند چون دایه اش گنجور و شرابدار ، همه او را یاری می دهند و این نشان از قدرت و نفوذ او دارد .

- سپینود

سپینود دختر شنگل پادشاه هند ، نیز عاشق پیشه است و برای ماندن با عشقش همه کار می کند . نقش او با آنکه در سایه قرار دارد ولی موثر است . سپینود با وفا ، مهربان ، فرامبردار و رازدار است . او غمخوار و راز دار شوهر است و برای رهایی او از

هندوستان راه چاره ای می جوید و او را یاری می دهد . چاره پری این زن با وفاست که سر انجام بازگشت بهرام گور از هند به ایران را میسر می کند :

سپینود گفت ای سزاوار تخت بسازم اگر باشدم یار بخت

(فردوسی , ۱۳۷۴ : ۱۰۰۵)

پهلوانی و جنگجویی و سپهسالاری

در شاهنامه تنها دو زن پهلوان و جنگجو داریم که نامشان نیز نشان دهنده ء پهلوانی آن دواست یکی گرد آفرید و دیگری گردیه . گرد آفرید نقش کوتاه ولی با صلابتی دارد ؛ گردیه نقشش مهم تر و طولانی تر است و حتی به سپهسالاری لشکر نیز می رسد .

• گرد آفرید

گرد آفرید دختر گزدهم مرزبان ایرانی است که تنها در یک صحنه از داستان سهراب ظاهر می شود ولی از ذهن خواننده ء شاهنامه هیچ گاه بیرون نمی رود . او دلیر و شجاع و در عین حال باهوش و زیرک است دلیری گرد آفرید چندان است که سهراب را به تحسین و اوا می دارد :

شگفت امدش گفت از ایران سپاه چنین دختر آید به آورد گاه

نقش او کوتاه ولی قدرت است . جنگ او با سهراب نشان دهندهء این است که ایرانیان حتی به دختران خود نیز آموزش جنگی می داده اند . جنگ یک تنه ء او می فریبد او با سهراب نشان دلیری و شجاعت و گستاخی اوست . او زیرک و باهوش نیز هست زیرا سهراب را می فریبد و از چنگ او رهایی می یابد :

بدانست کاویخت گرد آفرید مر آن را جز از چاره درمان ندید

(فردوسی , ۱۴۷۴ : ص ۱۷۸)

- گردیه

بهرام چوبینه حواری داشت به نام گردیه که زنی باهوش و کاردان و خردمند بود. گردیه مهمترین و پر آوازه ترین زن دوران تاریخی شاهنامه است و واقعا خردمند و کاردان و رایزن و اندرز گو است؛ از اقدامات او می توان این خصوصیات را دریافت. او در داستان های بهرام و پرویز عملا یک نقش محوری و تاثیر گذار است و داستان ها با حضور او شکل می گیرند و فراز و فرود می یابند. این همه پهلوانی و رشادت و خردمندی از یک زن، جای بسی شگفتی است. او پس از بهرام به سپهسالاری سپاه او می رسد و در جنگ با تورگ دلاوری ها می کند. این زن بسار خردمند و باهوش است. سرامی در مورد اندرزهای او می گوید:

((سخنان اندرز آگین وی خطاب به برادرش بهرام چوبینه از دست پر مغزترین و نغزترین این گونه سخنان است)) (سرامی، ۱۳۸۸: ۷۰۶) اندرزهای او به برادرش نشان خردمندی اوست:

چنین گفت داننده خواهر بدوی که ای پر هنر مهتر نامجوی ...

(فردوسی، ۱۳۷۴: ص ۱۲۲۱)

او در برابر پیشنهاد ازدواج خاقان چین پس از مرگ برادرش بسیار خردمندانه عمل زیرکی در خواست او را رد می کند:

اگر من بدین زودی آیم به راه	چه پوید مرا آن خردمند شاه
خردمند بی شرم خواند مرا	چو خاقان بی آرزوداند مرا
بدین سوگ چون بگذرد چار ماه	سواری فرستم به نزدیک شاه

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۲۸۵)

البته نمی توان او را زنی درستکار و مهربان نامید. خیانت او به شوهرش و کشتن او نشان دهنده بی وفایی، قدرت طلبی و جاه خواهی اوست. او از گذشته از رزم آوری، زنی بزم افروز نیز هست زیرا پس از ازدواج با خسرو پرویز در بزمی جنگ خود با سپاهیان خاقان را به نمایش می گذارد و همگان را مبهوت هنر خویش می نماید

مادری

مادران شاهنامه اکثرا سختی کش و رنج کشیده هستند. آنان پهلوانان و شاهان را به دنیا می آورند و در غم از دست دادن آنان رنج و عذاب می کشند و ناله و زاری می کنند. گاهی آنان وظیفه حفظ جان فرزندان خویش را بر عهده می گیرند مانند فرانک

و فرنگیس . گاهی نیز اندرز گوی فرزندانیشان هستند . فرانک ، رودابه ، تهمینه ، جریره ، فرنگیس ، کتایون ، مادر طلخند و گو از مهمترین مادران شاهنامه اند .

- فرانک

فرانک ، همسر آبتین و مادر فریدون است او تمام ویژگی ها یک مادر را داراست : مهربان و دلسوز ، فداکاری ، پر تلاش و در عین حال اندرز گو و بلند نظر و دور اندیش :

فرانک بدش نام و فرخنده بود به مهر فریدون دل آکنده بود

(فردوسی ، ۱۳۷۴ : ۲۱)

او برای نجات جان فرزندش از هیچ تلاشی مضایقه نمی کند . مهمترین نقش در داستان فریدون و ضحاک همین است که در پایان باعث به فرمانروایی رسیدن فرزندش و بر چیده شدن نظام بیداد می شود فرانک در هنگام پند دادن به فریدون می گوید که شتاب مکن و :

جز این است آیین و کین جهان را به چشم جوانی مبین

که هر کونبید جوانی چشید به گیتی جز از خویشتن را ندید

(فردوسی ، ۱۳۷۴ : ص ۲۲)

چرا که ضحاک دارای سپاهی بزرگ است و تورا به راحتی سرنگون می کند ، پس تو نیز باید سپاهی فراهم کنی . این گفتار و نصیحت هم دلسوزانه و مادرانه است و هم آینده نگرانه و نشان دهنده بلند نظری اوست . رفتار او در هنگام شنیدن خبر پیروزی فریدون نیز جالب توجه است .

- تهمینه

تهمینه دختر شاه سمنگان همسر رستم و مادر سهراب است . مهمترین اقدام او رفتن به خوابگاه رستم است که جسارت و صراحت او را در بیان عشق و دلدادگی می نمایاند . او که مانند رودابه از شنیده ها عاشق جهان پهلوان شده است ((حتی از رودابه به هم جسورتر و در اجرای مقصود خود مصمم تر است . بی پروا و صریح مانند چشمه ای روشن به خوابگاه رستم سرازیر می شود . دلایل تهمینه برای انتخاب رستم به عنوان همسر جالب توجه است :

یکی آنکه بر تو چنین گشته ام خرد را ز بهر هوا کشته ام

و دیگر که از تو مگر کردگار نشاند یکی پورم اندر کنار

س دیگر که اسبت بجای آورم سمنگان همه زیر پای آورم

(فردوسی ، ۱۳۷۴ : ۱۷۴)

مهمترین نقش تهمینه زادن سهراب است و اینکه از نام و نشان پدر به او بگوید . پس از آن ، او به سهراب هشدار می دهد که این راز نباید فاش شود خصوصا برای افراسیاب

بدو گفت افراسیاب این سخن نباید که داند ز سر تا به بن

(فردوسی : ۱۷۶)

هشدار تهمینه نسبت به آگاهی افراسیاب از این راز نشان دهنده بلند نظری و آگاهی او نسبت به جریان ها ، نیرنگ ها و نزاع های سیاسی است او در نقش مادری بسیار دلسوزی و مهربان و ناشکیبا ظاهر می شود که هیچ تاب فراق فرزند را ندارد و در پایان نیز در غم از دست دادن او جان می دهد .

- گلشهر

گلشهر همسر پیران ، پهلوان و وزیر هوشمند افراسیاب و مادر جریره است . گلشهر همواره در حاشیه اتفاقات است در نتیجه شخصیت خاصی ندارد .. شاید به واسطه همسریش با پیران بتوان او را خردمند دانست . البته نقش گلشهر به عنوان آنیمای مثبت در خویشکاری های خردمندانه و سازند پیران قابل انکار نیست . او نقشی مهمی را در داستان ها ایفا نمی کند و بیشتر یک واسطه است . آماده کردن جریره و فرنگیس برای ازدواج با سیاوش و رفتن به نزد فرنگیس برای خبر گرفتن از زاده شدن کیخسرو از اقدامات اوست .

- جریره

جریره دختر پیران زن سیاوش و مادر فروداست. او زنی دلسوز و مادری مهربان ورنج کش است. کسی که با غم آشنا ست، نخست غم از دست دادن همسر و سپس غم فرزند. به طور کلی جریره در داستان ها حضوری جدی ندارد و به مانند اکثر زنان شاهنامه در حاشیه است مهمترین اقدام او تحریک فرزندش به جنگ با تورانیان است که از وفاداری و دلبستگی او به سیاوش و خاندان او خبر می دهد:

برت را به خفتان رو می بپوش برو دل پر از جوش و سر پر خروش

فردوسی، ۱۲۷۴: ۲۷۱

- فرنگیس

فرنگیس دختر افراسیاب، همسر سیاوش و مادر کیخسرواست. او زنی شجاع، بزرگوار، استوار، فدرتمند، نازک دل، غمخوار و رایزن است. فرنگیس در داستان ها نقش تعیین کننده ای ندارد به جز راهنمایی کیخسرو برای یافتن اسب ولی حضورش همواره زیبا و دلگرم کننده است او نمونه ای از زنانی است که همپای مردان، در راه رسیدن به اهدافشان در تلاش و کوشش هستند سیاوش با فرنگیس همهء در دل هایش را می گوید و با او مشورت می کند و این نشانهء رازداری و غمخواری و رایزنی این زن است. شجاعت و دلیری و استواری او هنگام به ایران به همراه گیو و فرزندش، نمایان می شود به طوری که حتی بی پروا خود را به آب می زند و طول رودخانه را به همراه آنان آشنا می کند:

به آب اندر افگند خسرو سیاه چو کشتی همی راند تا باژ گاه

پس او فرنگیس و گیو دلیر نترسد ز جیحون و آن آب شیر

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۲۹۲)

کنیزی

کنیزان هیچ گاه مقام والایی در داستان های شاهنامه ندارد واکثرا خوار و بی اهمیت هستند. نقش آنان در روند رویدادهای، نقشی بر خاسته از جنسیت آنان است همان گونه که کنیز زال تمام اهمیتش در آن است که از زال بار می گیرد و شغاد را به دنیا می آورد. همچنین است نقش ماه آفرید کنیزک ایرج. مهم ترین کنیزان که نقش گنجوری هم دارند و حضورشان تاثیر گذار است گلنار کنیز، کنیز اردوان و کنیز قیصر هستند.

- گلنار

گلنار کنیز و گنجور اردوان، شاهنشاه اشکانی، عاشق پیشه و جسور و بی پرواست و برای رسیدن به معشوقش همه کار می کند؛ گلنار دزد و خائن و هوسباز است. نقش گلنار شاید کوتاه و به نظر بی اهمیت باشد ولی می توان گفت یکی از دلایل به پادشاهی رسیدن اردشیر کمک های اوست به واسطه عشقی که به او دارد. جسارت و بی پروایی او آنجا مشخص می شود که به اردشیر ابراز عشق می کند و به او در رفتن به پارس یاری می رساند:

بیآمد خرامان بر اردشیر بر از گوهر و بوی مشک و عبیر
بدان ماه گفت از کجا خاستی که پر غم دلم را بیا راستی
چنین داد پاسخ که من بنده ام ز گیتی به دیدار تو زنده ام

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۸۵۸)

- کنیزک قیصر

کنیزک قیصر که اصلاً ایرانی است، باعث آزاد شدن شاپور ذو الاکتاف از چنگ قیصر می شود و با او به ایران می آید. تنها نقش او همین است و با آنکه که کوتاه است ولی مهم و کار گشاست. اگر چه در ظاهر کار او با آنچه گلنار می کند یکی است اما در باطن او نه به خاطر هوس، بلکه به سبب عرق ملی و دک پاک و مهربانش است که به این کار دست می زند:

کنیزک نبودی ز شاپور رشاد از آن کش زایرانیان بد نژاد
شب و روز چرم گریان بدی دل او ز شاپور بریان بدی

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۹۰۹)

- آزاده

آزاده کنیزک چنگزن بهرام گور، هنرمند و بسیار نازک دل است:

کجا نام آن رومی آزاده بود که رنگ رخانش به می داده بود

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۹۲۹)

منابع

- ۱- اسلامی ندوشن، محمد علی، آواها وایماها، انتشارات یزدان، ۱۳۷۰
- ۲- اکبری، منوچهر، شایست نا شایست زنان در شاهنامه، مجله دانشکده ادبیات وعلوم انسانی، دانشگاه تهران، ۱۳۸۰،
- ۳- بصری، طلعت، زنان شاهنامه، انتشارات دانشسری عالی، ۱۳۵۰
- ۴- سرامی، قدمعلی، از رنگ گل تاریخ خار (شکل شناسی داستان های شاهنامه، ۱۳۸۸
- ۵- فردوسی، ابو القاسم، شاهنامه ء فردوسی، ۱۳۸۸
- ۶- موسوی، سید کاظم؛ خسروی، اوشرف، ۱۳۸۷، آنیما وراز اسارت خواهران همراه در شاهنامه، مجله ء پژوهش زنان، دوره ۶، ش ۳
- ۷- نولد که، تئودور، حماسه ملی ایرانیان، ترجمه بزرگ علوی، ۱۳۷۸